

۵۵.



خطی - فهرست شده

۴۵۳۵



کتابخانه مجلس شورای ملی  
 شماره ثبت کتاب  
 ۲۲۵۲  
 ۱۳۳۲  
 روز جمعه ۱۳ شهریور ماه ۱۳۳۲  
 در کتابخانه مجلس شورای ملی  
 تهران



اندیسی شد  
 ۳۶ - ۳۷

ف ۵۵۹۷

کتابخانه مجلس شورای ملی  
 شماره ثبت کتاب  
 ۲۲۵۲

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	مجموعه شمس نامه
مؤلف	
موضوع	
بازدید شد ۱۳۸۲	
شماره ثبت کتاب	۲۲۵۲
ف	۵۵۹۷

کتابخانه مجلس شورای ملی  
 شماره ثبت کتاب  
 ۴۵۲۵



۱۳۶۲  
در روز دهم از غم از دست رفتن این عزیز عظمیّه و شریفه مرگید



از درسی شد

٢٩ - ٢٧

ف. ن. ۵۵۹

ΣΑΡ



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعہ شمل - رسالہ

سۇلف

شماره ثبت کتاب

وَضُوع

95 vnf

५५८५

بازدید شد

1944

خطی - فهرست شده  
۴۵۲۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الحمد لله رب العالمین العظیم الصلوة علی انبیاءه  
 والولی المرصین و علی محمد و آله صحاب السالمة و الرضا چون مقصود  
 عبودیت یعنی اشتغال قلب و غالب عبادت عباد  
 معبود و اما اینجا که توجه ظاهر و باطن اوست بطاعت  
 معصود علی الاطلاق یعنی شایسته عظم ربانیه خاکیه  
 ظاهر و باطن اینست و هر کلام حق را و دیده سر و آینه  
 هر کتاب حق را و زبان قلب و قالب او که هر چه

تا در ملک

تا در ملک فرد صمیمی و مملکت نباشد و در تحت زمره نعم  
 قلوب لایقهمون بحسب و لهم عین لایضرون بها و هم اذن  
 لایسعون بها مندرج گردد و همچنین بر اعضا و جوارح ظن  
 و طایر و باقی خواست و قوی و مدارک و مشاعر و محاسن عبادت  
 قلبیه را در تحصیل عقاید حقیه و حال لسان قلب است  
 بزرگ علی الدوام بحسب جاذبه صاحب نفس ماذون از امام معصوم  
 علیه الصلوة و السلام که قال الله تعالی لا بد لک ان تطهر من الظلوة  
 و ستراق عین قلب در مشاهده صورت و نقوش مکتوبه  
 بر لوح قلب بواسطه قلم اعلی که عبارت از روح عظم است  
 که قال سبحانه اولئک کتاب فی قلوبهم الايمان و ابد  
 بر لوح منه و ستراق اذن قلب بر طبقی و اثر ادوات الحکما



رانیه و کلام و خطابات سبحانیه کما قال غزوجل و یعتما  
 اذن داعیه یحیی عبادت قالدیه بعد از اقامت ارکان  
 طاهره شریعه علی صراط عجا الف صلوة و سلام و تحنه  
 مشغول ساختن جوارح و ارکان بخیرت انصاف جستن  
 مادی و نیست که شیخ راه و سیرگاه عبارت از ان کامل  
 و وفون است همچنین مشغول ساختن لسان بتلاوت و ادب  
 وارده از صاحب نفس و اجازه شیخ راه او منسوب  
 عینه که ما خود است از اجازات و انفس مشایخ سلک غیر  
 و بر بندان راه حقیقت که سلک اجابتشان یابید  
 و نفسا نفس می شود با مام علیه اسلام و چون مقصود  
 از تخریر این صحیفه بیان او را در موطعه است بجهت کی از

روایت

روحانی با توفیق اذ قد الله من جرق الحق و آن برد و مست  
 قسمی که مواظبت این شیخ و فریاد و در اوست بران  
 موجب خروج بر مخارج و منازل است و مما کن ترک نیاید  
 نمودن و قی معین و مدنی معهود و قسمی دیگر که در سبب کمال  
 و اقبال و فرست و در انبال مان استغال باید نمود و اگر خواست  
 و جمیع فرصت و فراغت نباشد ترک آن چندان ضرر  
 و لهدایان مقصود است در رد و تحصیل امراد شود  
 و اگر مقدمه جامع و من الله تعالی افاضه نور الاله مع  
 ای فرزند عزیز با توفیق مبارک بهر علی سواد طریق که کمال  
 طریق تویم و ما هم صراط مستقیم استغال بهر عبادت  
 از عبادات قلیده و قالیه و مداومت هر چه طاعت



از طاعت خجانه و لسانیه و ارکانیه بدون حضور نافع نیست  
 و چون حکم حدیث قدسی لایعنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بل لایعنی  
 عکس المؤمن محل ظهور نور خدا و آینه تجلیات حضرت حق تعالی  
 قلب است که لطیفه ایست ربانی و مجردی روحانی و حقیقت  
 قلب و عانی را صورتیست جسمانی که عبارت از مضغه  
 صنوبریه واقع در اندام کبیر صدر است و بر تکیه می  
 که در قلب صنوبری واقع میشود در این قلب صورتی که  
 روزنه آن لطیفه ربانی و بمشابه خلیفه آن محسوس در و جاست  
 صورتی مطابق آن یعنی مثالی موافق آن تجلی جلوه که میگردد  
 هرگاه آن تجلی از تجلیات جامع باشد لا محاله صورتی  
 صورتی جامع خواهد بود در جمیع صور و حکم خلق الایدم

علی صورت

علی صورت و بطریق کریمه و علم آدم الالهام کلک صورت  
 انسان است چنانچه جناب علی بن موسی الرضا علیه  
 السالوة و التحیه و الثناء در شرح سکنه قلندیه مذکور و در این سرفقه خواهد  
 ازل اسکینیه فی قلب المؤمنین فرموده اند که اسکینیه  
 نشو و من آنجه ظاهر شود که کوه انسان و کاه باشد که آن  
 قلبی تجردی قوت کند که از بطن ظاهر ظهور و در خارج  
 تمایل گردد و طوطی چشم ظاهر شود چنانکه حکایت تمایل  
 بصورت و حیه کلبی از برای بنی عمری مشهور و تمایل روح القدس  
 بصورت انسان استوی الاجزاء و اخلقه و الارکان از برای  
 مریم بنت عمران در ستر آن مذکور است و از جمیع انسا  
 الحیه که از لسان حقیقت ترجمان حضرت فیاض الحیا



مولانا ابو عبد الله جعفر الصادق ظهور کرده این کلیات  
 شریفه است که الصورة الانسانیة هی اگرچه آئینه علی خلقه  
 وی الکتاب بین الذی کتبه بیده وی الحیکل الذی بناه  
 بکله وی مجموع صور العالمین وی اضرط المستعین  
 کل خیر وی الجبر المدومین اجمه والتا ربنا علی بقیة  
 سالک راه لازم است که در مجامع احوال و افعال و احوال  
 و حرکات و سکناات و لحاظ و محاطات در هنگام ذکر و  
 و طاعت و خدمت بر اقب قلب صریح باشد و باشد  
 تمیضات که از انوار تجلیات بر قلب صریح  
 از قلب صریح منعکس میگردد و محاط چشم دل شود چنانکه  
 کابل قدس سره فرموده عجا ئیش پنی خلاف و

چنی اگر با و نبشینی ز دنیا و آخرت فحاصل و ادله  
 بر صحت این مطلب از آیات الهیه و جنبار معصومیه با صفا  
 بر این عقلیه و شواهد کیفیه بسیار است که در این مقام  
 و من الله الاغاثه و الممدد و در ذکر قسمی از او را ذکر نمود  
 آنچه قرب نوافل و مداومت بر آن موجب راجع بر  
 معارج و منازل است و معما کن ترک نباید نمود  
 تا وقتی معین و مدتی معهود چون بمقتضی حدیث  
 کما شامون تموتون و کما تیتلفون تسعون نوم و  
 انسان که عبارت از توجه روح است از ظاهر باطن  
 و التفات او از باطن بظاهر نموده موت و بعثت  
 سالک هر سال لازم است که در هنگام سدا رسد



از خواب و بنگام اراده خواب شد که عالمین مذکورین  
 بوده باشد از پنجاست که غالب او را یک در این فصل  
 مذکور میشود تعلق باین دو وقت دارد باین تفصیل که چون  
 صبح از خواب بیدار و از سستی بسیار میشود قبل از کلام  
 بکلام هشتعال بنده فعال و احوال با تمام بر طبق کرمه  
 این است و ملائکه تصیون عالی البسی یا اینها اللذین امنوا  
 صلوا علیه و سلموا تسلیما تخلق باخلاق الله و متواضع باذاع  
 طاعت که بعد از کرده چنانکه صباح با مرفاق الا صباح  
 بمقتضای الا صباح اذ مشقت نفس بر حالی میکرد  
 و سالک نیز نفس نفس حسی گردیده کلمه مخیره اجمالیه را بعد  
 تمام معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باین ترتیب

ترجمان

ترجمان جاری گردانند تا چنانکه رطلت لظا به پروان آمده  
 داخل نور بخش از طاهر می گردد بروقی آیه کرمه هو الیدی فی  
 علیکم ملائکه لیرحمکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین  
 حرم ما بواسطه تیسر نفس حسی از ظلمات تیسر لیل باطن  
 پروان آمده داخل نور سهار باطن شود و ظهور تجلی حضور  
 کرد و بعد از آن بهمان عدد اقلایا قامت صلوة کبری قیام  
 نموده مرتب سیکنه قلنیه شد و همچنین مشغول صلوة کبری  
 و مراقبه سیکنه قلنیه باید بود و اما از ادای فرضیه فرار نه باشد  
 فراغت تبادولت آیه اعطیتم النامه که صراط است عظیم  
 حق است و بر سرار اصول معارف محتوی و بر سر علو  
 و دون ذات تعالی مجده منظومی و مشتمل است بنفیس



و تعطیل و اثبات امر بین الامرین در صفات و جبر و تفویض  
 و اثبات امر بین الامرین در افعال بیشتر است تعالی باید بعد  
 بقرائن کلمه ظاهر یعنی سجد را بره که کتاب اجمالی معارف  
 الحکیم و علوم ربانیه است مشغول گردد و این دو در این ملاک  
 آیه العظیمه و قرآنی است سجد را بره اختصاص اصوله بخبردار بلکه  
 بعد از مجموع صلوة خمس بر وجهی که از آنجه پوری صلوة  
 عظیمه مأثور است باید خوانده شود بعد از آن متعلق بخلق است  
 و متناوب با دوات ملکوت گردیده یک دفعه بکلمه محمد اجمالی  
 و بنفس رحیمی اجمالی تمسک گردد و چون ساکن را از صورت  
 بمعنی اشغالی و از ظاهر باطن اشغالی و از شهادت بعین  
 میناشد و مقرر است که صورت و ظاهر و شهادت

فیه

تجذیه را معنی باطنی غیبی بغیر از ولایت علویه میسر نیاید  
 بعد از تحقق نجو حضرت لایق است و متناوب با دوات حضرت ملکوت  
 و است نزول حجت رحیمی از حضرت ذات بر صاحب نبوت  
 و امین رسالت علیه آله افضل الصلوات از ظاهر نبوت  
 باطن ولایت توجه نموده یک دفعه بکلمه محمد بر علیه که مانند کلمه بود  
 بر نفی و اثبات است تکلم نماید و بواسطه تخلیه اولی الخصال  
 و جمال و کرم و نعم و مروت و قوت از اولیا طاعت نمود  
 و اثبات مروت و کرم و جمال و شجاعت و نعم و جمال را  
 ولی حضرت دو اجمال نماید که آنقدر ولی الذین آمنوا و خیر بهم  
 من الطلقات الی النور و الذین کفر و اولیا هم الطاعت  
 میخروج بحکم من النور الی الطلقات بواسطه تخلیه نهی



حول قوت و سلطنت و قدرت و قهر و اختیاریه  
 شیطان نموده و اثبات قهر و جلال و قوت و قدرت  
 و اراده و اختیاریه را برانی صاحب خست و مالک  
 با اقتدار یعنی صاحب قوت و قهر نماید که الذین آمنوا و اتقوا  
 سبیل الله الذین کفرو و اتقوا لم یکن فی سبیل الطاعت  
 شاکلوا و لیا الشیطان ان یکید الشیطان کان ضعیفا  
 نفی و اثبات مجاهده ایست باطنیه و سبب آنکه صاحب  
 مجاهده ظاهریه در مقام نفی کفار و فجار ظاهر و اثبات ابرار  
 و حبیب ظاهر میباشد صاحب بن مجاهده میر کفار و فجار  
 باطن را که عبارت از جنود جهلیه وینه است نفی نماید  
 که الا ان خرب الشیطان بهم انجاس و نوا و ابرار و حبیب

که عبارت

که عبارت از جنود و عقلیه علیه است اثبات میفرماید که  
 خرب اند که لم یکن چون بعد از ان از مقام مجاهده مقام  
 مشاهده عروج نموده اغیار را با تکیه بر اموس و نفی  
 جمال یا رب لوج سینه منتوش فرموده با قبال کلی و توجه  
 متوجه ولایت کلیه گردیده یکدفعه عکس یا حالمیه که سبب  
 اشتغال بر چهار اسم عظیم الاقدار محیط بر چهار اسم عظیم  
 اسرار و چهار رکن کبری انوار است کلام باید و چون  
 سالک را بعد از توجه کلی بجهت ولایت کلیه آثار جلال و  
 ظاهر میشود و نظر بصف و وجه و سیما باشد که بر لرز دارد  
 اطمینان و راه باید حکم لا ملجأ و لا منجی منک الا  
 بایطیعی علیا و ولایت و متمسک بعبودیه الهی باشد



کد فح بکلمه علویة فی سبیل کلمه نادر و چون انسان از نور  
 عالم کبریاست و از حقایق الوهیت و ولایت نبوت  
 و مراتب ملکوت و جبروت و لاموت در عالم  
 نمونه و نشانه می باشد لاجرم باید اول لبان جبریل را  
 کلی از جانب حضرت اعلای الوهیت ذات تعالی  
 شانه حضرت نبوت کلیه قلب که مبعوث به عالم  
 کفایت خود نفس است امر پیدا کردن حضرت پیر  
 کلیه به فرموده بفتح باب اول از کلمه علویة فی سبیل  
 که مسمی است بباب ظاهر و البس به و بابت  
 و باب الامر و باب استدعاء افتتاح نماید انکاف  
 حضرت نبوت کلیه قلب در مقام استمال از حضرت

اعمال

اعلای الوهیت ذات تعالی شانه حضرت ولایت  
 سرآمد کرده به دخول بابتانی از کلمه علویة فی سبیل  
 مسمی است بباب باطن و باب الولایة و باب العلویة  
 و باب الاجابة و باب الامتثال اختتام فرمایند  
 تا بواسطه تائیدات ربانیه الهیه و الهامات ملکوتیه  
 جبروتیه و شفاعات احمدیه محمدیه و نشأت علویة و  
 دلویة بر باطن او فایض شود و باید حرف آخر از کلمه  
 علویة فی سبیل که مسمی است بامر مکنون بعد از آن  
 مکرر نماید و چون از غلبه نشانی علویة و تقویة جذبه و  
 کار سالک بجائی رسد که عنان سلوک از دست  
 او بیرون می رود و مجذوب مطبق میشود و مجذوب



اگر چه کلیم خویش را از خطرات پروان می آورد و لیکن  
 غریبان شطاطت بجا رها کرده و سبکی نمیخواند و مودود  
 قانون سلوک که بچه مقام نبوت است از میان  
 شود راه افاضه علیا بر سافل و استفاضه سافل از علیا  
 منقطع گردد چنانکه و نه اول فیض موقوف بوجود و رزق  
 ذوجتین است و متوسطین العالمین است که عبارت  
 از انسان کامل که فتنه انسان سالک مجذوب و مجذوب  
 سالک است لهذا سالک باید از جذب مطلق رجوع  
 بسلوک نموده نشاید شراب بخت سبیلی جذب است  
 شراب کافوری سلوک پانیزد و عود بمقام نبوت  
 که فرق بعد از جمع است فرموده ما نیا تخلق مخلوق

و مادی

و مادی بادیاب ملکوت گردیده یکدفعه بکلیه  
 تفصیلیه که عبارت از نفس جمعی است تکلیف  
 و کام جان و نایق روان از اثرات مقامات  
 مجزیه اولیه و واسطیه و آخرتیه که مستفاد است از  
 حاکمه اولیا و آخرتیه و آخرتیه در خداید و چون بوا  
 استفعال بلوارم سلوک و تربیت قوای بدیه  
 آئینه قلب اخباری عارض می گردد و تحسین  
 رقیق چهره خاطر ارامی پوشاندنی باید در شریعت  
 و اوردن موطئه یعنی در ختم سجده شکر نماز شایسته  
 تمام و مراقبه قلب و توجه بجزت الوهیت است  
 تعالی شانه و استشفاع از حضرت ابن کمال



که جامع میان ظاهر و صورت نبوت محمدی و بطن  
 و معنی ولایت علوی است بکلمه فتحه که مشاح  
 ابواب کنوز است کلمه زاید اقله سه دفعه یا بی دفعه  
 یا بیفت دفعه و اگر حضوری یا وقتی باشد هر قدر  
 که خواهد این کلمه را تکرار نماید تواند نمود و او را در  
 حجر و گنبد یا بنیاد حضرت سید الشهداء و قریه  
 اولییا و سبط الهی و ابن ابی مولانا ابو عبد الله  
 الحسین ابن علی صلوات الله و سلامه علیه و علی آباء  
 و ائمه الطاهرین و حضرت مصدر سلسله الاولیاء  
 و منبع ولایه الاصفیاء مولانا ابوالحسن علی ابن موسی  
 الرضا صلوات الله و سلامه علیهما و علی آبا و اجداد

و اینها

و اینها الطیپین ختم نماید و در سنگام خواب بگوید  
 انوم الخ الموت بمنایه حالت نزع و اختصار امور  
 و مناسب وقت مرگ و ترویج حیات و صورت تمام  
 فنا و مقدمه منزل بقاست باید مختصر و در بهشت خواند  
 و تبادلات او را در صلوة فجر طلب لسان کرده  
 یک دفعه بکلمه محمدیه اجمالیه و یک دفعه بکلمه حبیبیه و یک دفعه  
 علویه اجمالیه و یک دفعه بکلمه علویه تفضیلیه و یک دفعه  
 حرف آخر که مسمی است بکلمه کنون بعد و عین کسب و  
 یک دفعه بکلمه محمدیه تفضیلیه تکلم نماید انگاه بختم با قلم نجاش  
 سکنیه صدریه و بر قلم لوح ناصیه بر قلم سکنیه غلیظ  
 ظاهره که مدخل اغیارند مخلوق نموده باب باطل را که مدخل



بر رخسار خویش کشاید و در بنکام خرم بابت قلب بخاتم  
 سکنیه دریه تشنه کمال از ختم مذکور منضم سازد و بر وجه  
 که اقتضای فعل ختم بافت ستاج قول تشنه و خست نام  
 فعل ختم با احتتام قول تشنه معارن باشد با شراطی که  
 شفا میسر و در بنکام خرم بر ختم لوح ماضیه بر قسم سکنیه  
 و فقه و بجز بکلمه مخدیه نقض سکنیه بکلمه نماید بر این وجه که افتنا  
 بر ختم بافت ستاج بکلمه و احتتام بر ختم بافت نام بکلمه معارن  
 باشد با شراطی که در مجموع و در چون سکنیه صدریه خلیفه  
 سکنیه قلبیه و سکنیه عقلیه خلیفه سکنیه صدریه است و سکنیه  
 این است که با سکنیه قلبیه که لغت بطون او را است  
 صلوه گیری که اشارت به بطون محض و دال است بر صفا

مفهوم انا المعنی الی الیق قلبیه اسم و لاشبه معارن با  
 و با سکنیه عقلیه که وصف ظهور دارد کلمه مخدیه نقض سکنیه  
 که اشارت است به ظهور و در و است بر طایفه ختمیه  
 نقض سکنیه و میراث ب نوریه ظهوریه و لاشبه و لاشبه و لاشبه  
 معارن باشد و با سکنیه صدریه که جامع من بطون  
 و الظهور و بر رخ من الغیب و اشهر و تشنه کامل که  
 جامع مراتب الوهیت و رمالت و ولایت و مثل  
 بر مراتب شمه غیب مطلق و شهادت مطلق و غیب  
 مصاف است تدارن باشد استیفا تقوی  
 و معارج و استقصا و اجابت مقامات و معارج  
 بعمل آمده باشد بدانکه همچنانکه ساکن را مراقبه سکنیه



که از اعمال ستره عین قلب است در هنگام اقامه  
صلوة کبری که از فرائض دانه لسان قلب است ظاهر  
فی الیانی الایام در جمیع حرکات و سکات لازم  
هم چنین مراقبه بیکصد صدیه و سیکصد عقیقه از باطن شیخ  
نشیای جامع بین انجذب هوا و اک و البطون و الطهور  
و کاشی که حجاب مراقبه بیکصد صدیه نشود خالی از تقوی نخوا  
بود و غنی بنما که در مراقبه بیکصد صدیه که فی الحقیقه توجه بجا  
کنند باطنی و قوی بسوی قبله محسوس است در هنگام اقامه  
صلوة کبری خصوص تقدیر که اقامه مذکوره بیکصد صدیه  
موز خفیه عظیمه و کنوز خفیه جلیله است که در این مختصر  
و از غنای مولی ترقب توفیق برتسیم ساله عاجز

انشاء الله العالی الاعلی بدانکه مجموع عبادات سالک  
بعد از اعتقاد حقیقه و ارکان شریعه بر دو قسم است  
صلوة کبری و صلوة صغری مراقبه بیکصد صدیه و صدیه  
و عقیقه و اقامه صلوة کبری و صغری از مقوله عبادات  
لسانیه است قلبا و قالبا و لا محاله عبادات سمعیه لایم  
عبادات لسانیه است از آنجا که هر چه لسان قلبان  
ناطق کرد و سمع قلب انبیا و اعی شرد هر چه لسان قلبان  
بان نغم نماید از آن قلبان راسخ کرد و در مراقبه  
بیکصد صدیه از مقوله عبادات بصریه است قلبا  
و مراقبه بیکصد صدیه و صدیه از مقوله عبادات بصریه  
مثلا و خیالا و انقیام عبادات ارکانیه بر



و انجم تاب قلب است بقلم و توشیح یعنی صورت  
 و معنی که قلب المومنین من الاصبعین من اصابع الرحمن  
 و همچنین ترقیم لوح ماصیفت که مذکور و نظیر این معنی است  
 ترقیم لوحی که قلب است بمصنوعه قلبیه که خلیفه قلم اعلی و مطهر  
 اسم مصور است و مستلک بر دوستی جمیع و فرق و محال  
 بر دو اسم راق و فائق را کما قال سبحانه اولم  
 یزالذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا  
 و ففلقناهما و ازین مقام است ظهور قرانی که نزول جمعی  
 اجمالی است و ظهور قرانی که نزول تفصیلی است  
 کما قال سبحانه غر جمل ان علینا جمعه و تسراة فا  
 قرناه فاتبع قرانه ثم علینا یامنا و ازین حقیقت است

شیر

فصل و جمیع یوم التیمه که یوم الجمع و یوم افضل عبارت  
 از آن است کما قال جل سلطانہ بذایم افضل جمیع  
 و الاولین و این بابی عظیم است از علم که مجموع علوم است  
 ظاهره و باطنه از آن است استخراج میشود و سرانجام  
 لسانیه و سمعیه و بصریه ظاهره و باطنیه است که سرهم ازها  
 حسنای الهی که لامحاله در عالم غیب تحقیقی محصوره دارد  
 چون بعالم شهادت ظهور کند ظهور آن بر دو نوع است  
 ظهور آن در عالم اصوات و حروف و الفاظ  
 و کلمات که عبارت از اسما و ملفوظات است  
 ظهور در عالم نقوش و خطوط و ارقام و کتابات است  
 از اسما مکتوبه است و همچنین ظهور اسما در عالم



که خیال حقیقی غیرومی و بر رخ میان دو عالم غیب و شهادت  
 بدو نوع تواند بود ظهور در عالم اصوات و حروف  
 قلبیه که منطوق لسان قلب است و مسموع سماع قلب  
 ظهور در عالم خلوات و نقوش قلبیه که مکتوم و خفی  
 و مبطون طایعین قلب است و چون سالک خدا را باید در جای  
 باطن و ظاهر و معنی و صورت و قلب و قالب و شیء و  
 باشد پس چنانکه حقیقت قلب او باید مشغول باشد  
 و حضور ذات تعالی شایسته باشد باید لسان طیب  
 با قلم صلوٰه کبری که نطق قلبی است مشغول باشد و  
 قلب او در مراقبه سکینه قلبیه که رقم قلب است  
 مستغرق باشد و لسان قالب او با قلم صلوٰه صغری

که نطق قلبی است اشتغال نماید و سماع باطن او با قلم  
 کبری و سماع ظاهر او با قلم صلوٰه صغری ملذذ گردد و با  
 قلب او که عنوان حد است برقم سکینه صغریه  
 که در ولوح ناصیه که عاقل خیال و ویاچه و فطر عاقل  
 بشکس سکینه عقلیه مستقر باشد تا بهج یک از اجزاء ظاهر  
 و باطن او از حتمی خالی نباشد و را به زمان شایسته  
 الحزن و الانس این حال و اندیش منفذ در او مجال  
 تفرق و نفوذ نماید چنانکه عارفه لا یرید فی قلبه  
 الغیب قدس سره فرموده من ان یمکنه دهم الله  
 بهر شوقی در خزانه بهر تو و نشانه تست و من الله  
 التوفیق و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین در ذکر



از او را که در سبک کام جمعیت و حضرت و اقبال و  
 اغبال اشغال باید نمود و اگر حضور جمعیت و حضرت  
 و فراغی نباشد ترک آنرا مضرتی نباشد بعد از فراغ  
 از آن مذکوره صلوة خبر اگر خواهد کلمه جبرئیل را بعد از  
 عین بحسب خواست و هم چنین آیه التبت در رة را بعد از  
 خمس عین بحسب که نماید و آیه القدره شمل است  
 پنج فصل و مشورت پنج اصل لهذا چون بعد از  
 عین بحسب تمامه شود ضمناً عایت عین بحسب  
 که اشرف اعداد است بهم آمده باشد و در تلاوت  
 آیه القدره وجه قلب را متوجه حضرت قدره کامله که  
 ید الله معنوی است و از منة قبضه بطاطا بر و باطن

و اعنه منع و اعطاء صورت و معنی کفایت و مقبضه  
 ولایت است نموده انسان کامل را که منظر تمام ملکات  
 و ولایت بخش اولیا مادی دین و ولایت حقان کسان  
 راه دین است در اصطلاح دردی کسان منطبقه و خجسته  
 نوشتن عالم تجرید نظیر زوی تعلیق در ری کشته کمال  
 اسقاط العارف بردر میکرده زندان قلندر باشنده  
 که ستانده و دیندار افراشته افشاخنی خشت زیر سر و برادر  
 بهفت جهت برای دست قهر زنت نکرده و محصل  
 جای آینه تجلی حضرت عزت و استیمن ید قدر  
 نماید و همچنین آیه الاعراف را که شمل است بر سر  
 و محبوبت بر سر اصل لغوان خطاب رب الارباب



44 11

2.

1























و هم چنین اختلاف صفات است که خلاف بعضی نیست و بعضی است و در کمال  
 موجودات این صفات را اختلاف حالات است که نیست که کثیر و شایع  
 می باشد و در اولی و دوم و خلق و هم خلق و ایضا و اما و کثرت و فقر و عجز و کم  
 و عاقبت اگر این صفات حق ذات است در ظاهر و در باطن هر یک از این  
 ذاتی و فعلی اما در حقیقت با چنان فهمید که صفات و اشیاء در مرتبه ذات  
 تحقق دارند و در مرتبه وجود صفاتی نیست و ذات علمی است غیر ذات و قدرت  
 است غیر ذات و سعی است غیر ذات و کما چه وجود و فقر و فقر و فقر و فقر  
 چه صفات باشد و چه غیر صفات چه حقیقی باشد و چه عینی باری زیرا که اگر غیر صفات  
 یا خارج از کمال است مستلزم کمال است و اگر کمال است مستلزم صفات است  
 صفات با او احب و در او کمال و در او کمال و در او کمال و در او کمال  
 که ذات محل و ادب باشد و در صفات غیر صفات باشد و در صفات لازم است  
 صفات کما عین باشد و کما کمال کمال و در صفات کمال و در صفات کمال  
 شد که در واجب علم حق قدرت و قدرت عین حیات و حیات عین  
 و سعی عین صفات صفات صفات صفات صفات صفات صفات صفات صفات  
 عین و ادب کمال و کمال صفات پس اگر کمالی خداوند عالم است معصوم

بجای

بجای است و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال  
 کمال و با تمام علم است و قدرت و سعی و حیات و کمال کمال و در کمال کمال  
 این است معنی آن که کمال نیست از جهت و در کمال کمال و در کمال کمال  
 از جهت صفات صفات صفات صفات صفات صفات صفات صفات صفات  
 و از ذات علم و قدرت چه صفات از صفات کمال و در کمال کمال و در کمال کمال  
 ذات کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال  
 نیست و ذات عینی ذاتی است و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال  
 و کثرت و اختلاف و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال  
 صفات در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال  
 عین عینی و سعی عارف و عینی کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال  
 نماید و سعی که صفات و کمال با یک صفات و در کمال کمال و در کمال کمال  
 صفات کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال  
 اگر کمال این الفاظ و عبارات معصوم و کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال  
 فار و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال  
 پس کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال و در کمال کمال







و اینست که در آن که در جهت قوت و جهت طاعتش از جهات متضاده  
 ادراک میکند و از هر جهتی مناسب آنچه حری آن میکند که از جهت دیگر  
 جسم گرفته و مثلاً از جسم اسود بخیم از جهت قابل ابعاد و جهت مفهوم  
 اند میکند و از جهت متضاد نفس سود و مفهوم اسود اند میکند از جهت دیگر  
 مفهوم ضخیم شری و نازک نفس و نازک چنانکه جسم و متضاد از جهت دیگر  
 اند که هر صافی قوی از جهات و مبادی متضاده را هم شکسته و هم در هر کدام  
 مبادی با مبدی دیگر است و نفس بلا حلقه از جهت دیگر مبدی مفهوم  
 اند میکند مبادی این هر مفهوم که بلا حلقه مبدی با مبدی مفهوم نیست  
 که در دو پس ثابت است که مفهوم صفت و فعل صفت است که از جهت دیگر  
 معین این مفهوم ضرب نموده و باقی لازم می آید چنانکه از جهت دیگر هر چیزی از جهت  
 مثل اثر در حرارت از آب و برودت از آتش و از این مبدی است و  
 از این مبدی است پس این مبدی را هر چه که فعل چنانکه از جهت دیگر  
 فعل محض را فعل کمالی چنانچه از جهت دیگر که فعل مبدی است و  
 نور که نور حجاب نموده عالی که نور ظاهر است فی نفسه و مظهر است  
 جواب این است که حجاب مظهر کثیف است کاهی نور هم حجاب نموده

و اینست

که مخرج از چشم و دیگر مخرجی از دود نور را قاطع اند و بدین قرض  
 آفتاب است و هر دو مگر بر سر نورند که حجاب شده اند بعضی بر بعضی و بعضی  
 و قسم است یکی باشی از نصف شبی است که در هیچ مرتبه میرسد که صدف  
 شود و اینجا است که در احوال میگویند و با نور شاد و در اشیاء با نور  
 برده و تحقیق اینست که هر کس که کشف میسازد آنجا در حده و انعکاس از جهت  
 و دیگر از قوت مبین و لطافت مبین است که نور عالی را که در اشیاء در حده  
 و صغیر و این از کمال قوت و لطافت مبین است چنانکه که در کمال مبین  
 مومنی و دلالت این دارد و همچنین طوطی را طاعت و طاعت را طاعت  
 مرتبه عا و حجاب است و طوطی را طاعت کمالش فعل مبدی باشد چنانکه عالی مبدی  
 کثیف که از جهت دیگر از جهت دیگر از جهت دیگر از جهت دیگر از جهت دیگر  
 و اسباب و صفات متضاده و فعل که فعل کثیف و قدرت در فعل مبدی کرده  
 حلال صغیر در مظهر و است قدرت عین ذات نیست به ذات به حالت در  
 که فعلی است که قدرت فاعله و از جهت دیگر که فاعله و از جهت دیگر  
 فاعله و از جهت دیگر که فاعله و از جهت دیگر که فاعله و از جهت دیگر  
 و به علی کثیفی که بر مبین مبدی که نور و صاف است و حجاب مبدی و از جهت

مظهر









بهرین است که علتش میان حادثه و غیره کسی که در حادثه باشد  
 محل باشد هر عرض است عرض وجود است علی بن اوست فی نفسه وجود و  
 ممکن نیست که محل اوقات باشد و گرنه لازم که ذات محل اوقات باشد و قاعده  
 ذات هم نمیباشد چه که صفت است و صفت شئی نمیباشد و دیگر قاعده میگوید  
 که هر شئی که صفت است صفت صفت و قاعده میگوید صفت از این لازم میآید  
 که در آن محل حادث باشد چه قیام و چه نیست قیام عرض آن این است که  
 عرض قیام عرضی باشد یعنی علول و ادعای مثل علول سیاهی و جرم و این  
 قیام و رقیق و است قدس تصور نمیکند از عرض هر دو جهان است و صد اینه  
 از اینها است و قیام بعد و در اقیانوس است شئی با چیزی که محسوس است  
 و محسوس و محسوس نیست علی بن اوست و در ثبات و فاعل قیامی را میگوید  
 قیامش ظاهر است و است و فاعل و فاعل نیست و است و این  
 است و ادعای ثبات است متوجه قیام صفت قیام صفت و صفت  
 از فعل قسم دوم است مثل اینکه هر یک که قیام است قیام صفت و بی نیست  
 قیام است که این قیام از قیام ثبات قیام است با ثبات که در حقیقت این  
 موصوفه و فاعل است که فاعل است با ثبات و است و فاعل است با ثبات

فی نفسه

حتی لازم است که سلسله یعنی اشیای نیست از بدو نیست و است و است  
 نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 وجود و وجود و فاعل است و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 از نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 و گرنه غیر اینها نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 در خود و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 و از آب حرارت نور و حرارت طاعت و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 که علت معلول نوعی نیست و از آنکه محسوس است و نیست و نیست و نیست و نیست  
 و قیام و محسوس است که محسوس وجود معلول از وجود علت معلول است و نیست  
 وجود و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 و در یکجا نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 و این محسوس است که هر یک که نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 محسوس است و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست  
 نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست و نیست

مستلزم







و مقطن باشد بر حسب چهار کم تو حید نامی باشد شش شود و در چنان  
بوضع است که از پیشی مطابقی است و از هر معلول حاصله فعل است  
پس فعل هر چه در یک از افعال ظاهر شده بعینه همان نیست معراج محضی که می بینی  
کاتب در خارج حرکت کند و استداری کند و دره بوجود می شود و اگر حرکت  
است جانی که انداز صادر شود و با کمال عقل و حقیقت در طلب دارد و در مطالعه  
فعل هر یکی در هر یکی که در درون محلی و مضروب باشد و است میگرد و حکم  
از کم فعل خود باشد چنانکه پیش از اینست فعل اخذ می شود مثل یکا که کوه  
و بدی خود نه خوبی و بدی حرکت و دست کاتب شایسته و چه در محله  
حرکت اعتدالی و دست است و این ملکه است که بعد از شش بسیار قابل  
می شود و مثلاً در رسم الف است باید حرکت مستقیم کند اگر قابل باشد الف  
می شود و این عیب است و رنگ و اگر نیاز در این نقطه که اگر این است  
در کم و در و معیوب است و اگر در کم نیست دست موافق فاعله و مفعول  
که در خط مستقیم و دست پس و ظرف که اواط و شرط است و در موم  
و وسط که دعاست است مودح که فی الاورد و وسطا پس است باشد که  
حکم الف خوبی و بدی تابع حرکت دست کاتب است و این در موم است

که مطابقت حاصل از غیر است و از غیر حاصل شده مثلاً در خط  
و اینها هم از خط مستقیم گویند که از نو با یک مرتبه در مشاق پیدا  
تجسس این که چند صورت دارد و تمام در مشق قلمی معانی حمید  
تا مشق خیالی پس بعد از تمام آن مشق روزگار می آید و اوقات مشق  
تجسسی معروف دارد از خط خود را بکمال است و از مشق پیدا و در هر یک  
مقامات ثلثه آنچه غایت در خط است و از مشق پیدا و در هر یک  
تجدد قلمی که در مشق قلم روز خط از خطی حاصل نماید بعد از این خط  
حصول مقامات و اوقات بسیار بدین طریق مواظبت نماید تا هر یک  
عادر و در اجرای قواعد هر یک علت دیگر روز و روز بعد و روز  
مسکین بر میوزد و مشاق را در او اهل از حد است و غیر از این مشق  
و در او از زیاد به بر مشق است ممکن است که در هر یک مشق  
این بخاطر است که در هر مقام از این خط و مواظبت یک خط و در  
پیدا و در حد است تمام در این از حلق و خط است و غیر از این  
که در این از چند بار یک است از آنکه از نفس کشیدی حرف خراب است  
از مقام خود این را بیاورد و از این در هر مقام از الف تا ی



پس جو پس غایب از باطن را باید با وجود نفس از دیدن و استیلا  
خلاف کند که صرف ضایع شود پس سالک باید جو پس غایب از باطن  
و به حق بوده نفس را که عبارت از کل غیر حق است و در بدنه چشم و گوش  
و در بدنه یک چشم و در غایب از باطن باشد شاید که کسی که کسی که میگوید  
از این جهت بود که هرگاه که خطایچه نفس حرکت نفس را در  
این از خطایچه و حق را که میگوید که گاهی می شود و از غیر خود را  
بسی است مگر که بعد از وقت و بعد از وقت و بعد از وقت که نفس را که  
خود را دل من خود را آن خود را دل من خود را دل من خود را دل من خود را  
پس تو خود را آن را از این باقیات سابقه برای حق مقابل ظاهر و درون  
خواهد شد این مختصر نیاورد بر این که گفتم نادر و اگر در شرح خود  
میشود که گاه خدا و این است جو پس که آیات و احادیث و کلمات  
حکما بر آن رفعا و اما تو حجب که باب و حدت و وجود کو حجب او  
مخالف با دیده عقل دارد و با این مطابق کردن باشد و تو حجب که  
تقریباً گفته اند و این گفته اند بعد از بعضی از این که گفته اند  
صرفی میگوید پس میگویند و آنها که خواهند بعضی از این که

اضطرار و در کلمات اول و آخر که ملاحظه شود متغیر است  
بر مبنای واحد تقریر نماید بعد از دقیق سیاق و تفسیر که در عالم شهودی  
شهود او شده و صورتی برایش ظهور کرده ولی حقیقت امر با و شهود  
چشم و غیر فیه است سیاق و کلام برای سبک کسی در معانی از رفعت  
بقوت و کما چیزی شهود او شود و بحیال خود دست بخت است بحال کرد  
فقط ای که کما قال برای  
ما دیات جوهر معنوی خلق خود را داده که ایشان علوم عالم را در  
قائم باشد و مشغول ملاحظه امر علی و صور و احوالات بتوسط عقل فارغ  
و هویت ایشان آفاقا منقطع میگردد و از جهت ملائکه و حواس که با وجود  
آدم نشده چنانکه در متن غریب تر فیض علی پس فرموده جدیدی  
است که ام که من از عالین بعضی از آن جوهر را در مجرده منو عالم  
و کجاست کلیل افاده انوار را در لوح شایه نماید و بهین مناسب است  
از ایشان از ادب عالم گوید که افاده نور را با هم میکنند و در ادب  
بدین است را بخانه و در کلام حکما از باب انواع عبارت از این نحو  
و این جوهر نورانی در مرتبه نورانیه معانی و خلق شده و از نظر

در عالم جدا هم شمس و قمر و کواکب است که جمیعشان در نور و بهشت  
و اندر دهر و مرتبه نور و شرف است و کواکب اول و اخیرش شمس و قمر و یان  
کست خرد و یک درجه و در عالم تجرد و نور است و بعد که کست است و در عالم  
و چون حیثیت و نور و برای حال کست متعین میگردد و در کست میشود که عالم  
سعی باطل و در کست الحاق و در اشراق قرار و بود و از عالم و بعد در حال و بعد  
و در مشهور و قیود برای سالک چنانکه مشتمل او را ندیده است و در کست  
ماه محاسن شد دل میدهد ما را این سخن و مونس شدن پس مبارک است و  
میگوید چنانچه و چون آنقدر بعد ترقی کند عارفان از نورانیان که در مرتبه  
فراست می خیزد نور و را که غروب کرده و در مغرب حیثیت است و در  
خود گوید لا احب الا لیکن در همین از مرتبه ترقی و صعود کست تا میرسد یکی  
مثال شمس است می بیند که او را علی و نور و اگر زخم است و نور را دارد  
گفتا در مغرب حیثیت غروب نموده حال چنانچه در عالم و چون اول  
او زخم است بر تبه با را را و می بیند بخوابی لا احب الا لیکن در  
شد و روحی نموده بخوابی است غیر از آن که در تبه و حیثیت لای فطر است  
و الا و حیثیت مسلم و خود را در شرکت تعقیبات عاری و بری سازد

و اما من شد که این ماده آن ذات نیست که آتی است از اشیاء الهیه  
از حیثیت و عبادت الهیه و نمیکند بعضی کلمات بر زبان حق جاریست  
گردد که موجب مفید میشود و آن نیست که گاهی از آیه الهیه چنانکه  
مینویسد منبریم یا ما فی الاغاف و فی انفسهم حتی بین ابرهیم الخ اما تحقیق  
قابلیات است که گاهی از آنها سخن میگویند و گاهی مباحثات و تفرق  
ایشان منجول و مخلوق نیستند و از خداوند طلب میکنند آنچه ایشان  
از خداوند معاد است و خداوند از افاضه وجود و آن قابلیت قدیمه و مخلوق  
میکند که نیست چون ثابت کردیم که جبر باطل است پس صفاتی که اگر از آنها  
بجبر و اگر از خلق کردیم بلکه مقتضای قابلیت است یا خلق کردیم که خداوند از  
بست قابلیت یا موجود را میدهد هم قسم اول باطل است و گفته اند هم قسم  
عاصم و هم تراز باطل است و هم قسمی نیست و اینگونه قابل وجود  
پس قابلیت است و تفرق داده که طلب کنند آنچه از خداوند میخواهند چون  
اعتقاد بطل دارد و شواهدی که محض از امکان ثابت نمایند که لازم می آید که  
عادت باشد و هر عادت مخصوصی است به هیئت و قابلیت بر علم ایشان غیر  
مخلوق است پس البعد و قابل نیست که قابلیت و امیانت



در اول چه خارج از اشیاء ممکن بخیر نیست که مستعد باشد و در اول  
 از اشیاء که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 و شایسته باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 عینا از اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 در وقت که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 معلومات در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 مقدار آن چیز که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 از دست پس معلوم میاید که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 ممکن است که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 فنا گوید که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 و چون ممکن است که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 جزو است که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 شود که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 در وقت که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء

در وقت

در وقت که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 نه باشد و در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 برداشت که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 پاره از کتب علی بن ابی طالب است که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 و غیره از اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 جزو در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 قطع آنکه در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 و منطوقی بر این است که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 علم است که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 از اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 و نه است که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 مذکور که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 نیست که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 این عذر است که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء  
 ضایعات با تحقیق معلوم است که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء ممکن باشد که در اشیاء

در وقت











بسیار است که جرب قرب بعد شفاف خواص آن بارز تر می شود  
و این اختلافات بتجاسمی شفافیت به افتاب عالمی است  
و فاعل نسبت استوائیه و در نسبت و فعلیات پس شده بعد شفاف  
باشد آن نسبت افتاب عالمی که اگر افتاب موجود بود و قوامی وجود  
و تحقیقی از برای شده بود و تقویم قدرت و وجود شده با افتاب است پس  
از مراتب شده در حد خود و مقام خود مقوم و تحتین افتاب است قرب  
قرب بعید و در مرتبه یکدم از حد خود جدا و ندارد آنکه در مرتبه دور باشد  
و آنکه نزدیک تر و گشت تحت این اختلافات بسبب قرب بعد تعلل شده  
و چنانست شده باقی شده در آن واحد بعضی واحد صادر شده مقدا بعضی  
بر بعضی با لذات این است معنی قول انبیای در فی خلق الرحمن من تفاوت  
یعنی در فعل خلق تفاوتی بخواسی و در فعل و مقصدا می گشت جمله آن حسب  
و چنانست چنانکه میفرماید و اما ان الله ابدع کل شیء بحسب عقل و اسکا و انیت  
هر که که خود چنانست که افتاب که عقل خیر ندارد و در مرتب شده هر که که حسب  
افتاب حادث می شود هر که که ذاتی نه که در افتاب وجود افتاب  
فی ضیاء هر چه در یک آن باشد محالست فی نمودن در ظهور شعاع و از این تفاوت

خبر اندازد و ثبت کند قیامت باید از افراسیاب شد بر دیگر و کجاست صلح  
ولی شما نیاورد مخصوصه باید پیش از قیامت مخصوصه بنماید و همچنین قیامت مخصوصه  
پیش از ماده مخصوصه وجود داشت پس این قیامت ماده وجودی است  
آن موجودی که در این ماده کلیه و قیامت کلیه موجود بود و در تمام  
دخول داده و قیامت باب نیست چنانکه ماده الماده باشد پیش از  
موجود بود و خارج از ماده مخصوصه باشد و دو انتم ثبت قیامت  
این مورد قرار دارد که وجودشان در خارج محتمل است باجمیعیت در  
در وجود قیامت و بعد از آن در میان ایشان طوطی و تصویر نیست  
وجود دینی در خارج بی قیامت صورت محالست پس قیامت  
فاعل و مفعول و محمولات علی السویه است و اشکالات  
در جهت محدود و بی پایان درین محل حادث میشود یعنی که قیامت  
باشد نسبت قیامت است و لکن اشعه خود درین محدود و رانش را تو قیامت  
میشود بعضی از اشعه میرود تا بقصی الحاق و اولم بنده مانع نماید که در اینجا  
شخصی باشد جز می نمی ماند و بعضی دیگر نیز که تا قیامت و از آن قیامت و در قیامت  
حقایق که از آن دیگر تا قیامت جز می نیست در میان این دو مرتبه مراتب





24

١٢٢

در باب اول از سلب چپ لا یطهر الا حق لایب بقدر سابق و لا یفرق خالق و لا  
یطمع فی او که طمع و قال الله تعالی و اما در مقام معلوم و اما الحق  
اصنافی و اما حق سبحان جان بلکه قابلیت مقبولات و قبول  
معیت در نزد حق که ما را اندام بانه بگری ندارد و شک نیست که حق  
لعان اشرفیات را نور و جود می بود و نه از بعد و نور می نه قابلیت  
بود که میانه صورت کنی یا راست نه مقبولات بود که بود و حکایت  
چون قاضی حقیقت از حق مکان غایب و نور و احوال شروع در مبحث  
نموده و اما که نسبت به حق علیه است بقیل و احد و نه واحد ارفا  
صادق شده و قابلیت که میانه است بصورتی که در حقیقت از نور  
بصورت خاص سبب قابلیت که نفس شده باشد و حد و حدیث  
و تعیّنات نور در حال وجود نور موجود است و چنان نور محدود  
باین باین حد و دو معین باین باین و تعیّنات و تشخصات درون  
سبق احد جاری بگری در اید و جود و اصل کشنده نور میانه از حد  
تخصیص داشت و نه حد و قبل از نور و اصل بلکه نور و باین نور که گفته اند  
اقفا صدای شده و صدای شده و صدای شده و صدای شده و صدای شده

بنیات قابل نور و نور مقبول و شده و در اصل حق که میانه نور و جود و جود  
میکنند و از بنیات باسیت و کانی از نور با عبارت آورده اند و از این  
بهم و این معنی مراد است از آن که در کلام امام که گفته بودند که حق میانه  
فی الطین و الله و الحیدر سعید فی الطین و الله یعنی حق و سعید در کلام امام که گفته بودند  
و ما در کلام امام در جود و قابلیت شده و اشکاف و شکیا بصورت است و اشکاف  
صبر موجب اختلاف حکم میانه و اما لا شکر است باسیت معلوم است  
که ما لا شکر است که برای ما قابلیت است پس صدای و باین است که کانی خود که  
میتوان است که اقتضای تفاوت کانی خود که میتوان است که در کلام امام  
سعاد و نایب این است که چو برانی انفسه حکایت هر که مقصود بصورت  
سریرش لایق نشستن است که میتوان باسیت است که شکر نور و جود  
شود و سرش چنان است که میانه حکم کرد که هر که کسی با کوفته می جمع  
شود و از آن ولدی میوله شود اگر شکل است بخت العین و اگر شکل  
کوفته است با کت پس تفاوت میانه است که انکار او که صورتها است  
آنست و سعادت سعادت کرامت از او که صورت سعادت جان  
پس احکام تکلیفیه همه در جای خود صحیح است به تکلیف شرعی و







نیست از ایمان و کفر با و باره دنیا رجوع میکند بوقت حکمان شخص شود از  
 اقبال و قبول ایمان و انیک در خارج نیست و در قیامت محکوم شد با نیکه  
 نیکه میگوید و دنیا مومن شود یا کافر و چنانکه در حکم است چنانکه در موضع خود که دارد  
 در معرفت عرف نماید شخصی را در دنیا از متعدد می رانند تا بعد از ابد است رسا  
 و عاصیان را بصحبتی نراندند کان خود را مخلوق است چه مومن چه کافر و در دنیا  
 خود را در وقت معرفت چه میگردانند و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا  
 حرکت است مقصد نیست و اگر زمین ساکن طلب ایمان کرده و در دنیا و در دنیا و در دنیا  
 و اگر ایمان نیست با خود نور از در بر اگر کفر است عظامی و است اگر ایمان است  
 بواسطه و شبها سکون و سرور و در روز اگر بکس و روزان بکس و در وقت  
 و هر دو رخت نهاد بکس و بکس و هر دو رخت نهاد بکس و بکس و هر دو رخت نهاد بکس و بکس  
 اینست معنی حکمت و این معنی هدایت که اعطای کن ذمی حق خدا این است  
 مراد از رحمت و اسد در کلام حکما که گفتار هدایت رحمت رحمت است و اشارت به معنی  
 قول تعالی و در معنی و معنی کثیری این رحمت اختصاص بطایفه دون طایفه دارد  
 بلکه شامل هر طایفه و هر خلقی است رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت  
 رحمت فضل است و این رحمت شامل همه نیست بلکه خاصان مومنان است و در روز

در دنیا

که بابت ایمان از دنیا و در حالت بسیار از دنیا و در حالت بسیار از دنیا و در حالت بسیار از دنیا  
 سابقه تحقیق بقدر رعایت است و در میان حال ایشان مقتضای این است و در میان حال ایشان  
 بهر یکی حال و لیک چنانکه در و ایشان طالب است و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا  
 بود و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا  
 آنچه از آن عاجز و عظامی که ایشان را این رات و لا اذن سمع و لا نظر علی طلب  
 این معنی رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت  
 مکتوبه چنان فصل در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا  
 علیک تنقوی که فی السور و طایفه چنانکه در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا  
 با تو بدی کرده باشد و است و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا  
 سبک گویا شد هر کلام بهر ایمانی خصلت حکم خدا کن و انیکه مکان را تغییر دهد یا خود را کفری  
 مشغول کن خدا کن و انیکه زانی از تو کمالی باشی و شوقی بخدا باشد و در جمیع معانی  
 اگر کسی نور سید شکر و اولاد رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت  
 دل است تا ممکن است نماز در وقت کن هر چند شایع است به باشی نمیدانستی  
 روزی بچای آیه اقرآن بچای زبانت را بر کن بچای علم را در علم بچای  
 در طلبش محمد و امام ادای نصارا لازم بدان عرض و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا

در دنیا



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱





